

باسمه تعالی

# درس خارج نهاییة الحکمة

استاد حجت الاسلام و المسلمین

سید یدالله یزدان پناه

سال سوم (۹۴-۹۵)

تهیه:

جمعی از شاگردان معظمه

## اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطاهرين

### ❖ خلاصه:

به توفیق الهی فصل چهارم اصالت وجود که باز کرده بودیم درباره ایراد هایی که بر اصالت وجود گرفته شده است و بررسی این ایراد ها، گفته شد و به پایان رسید، عرض کردم روز گذشته من به ایراد های ۸ الی ۹ گانه که رجوع کردم دیدم چیز جدیدی وجود ندارد که بخواهیم بیاوریم، برخی از آنها را قبلاً گفته بودیم تقریباً ۶ تا اشکال را قبلاً فی الجمله بررسی کرده بودیم و جواب داده بودیم، یکی الی دو تا اشکال مانده بود، ۳ تا اشکال مانده بود، عرض کردیم این ۳ اشکال زیاد چیز جدیدی در پاسخ ندارد، یعنی همان پاسخ هایی که ما تاکنون دادیم را دوستان که می دانند، می توانند خودشان بخوانند و حل و فصل بکنند و دیگر احتیاجی [به خواندن این اشکالات] نیست.

### ❖ فصل پنجم: دیدگاه های دیگر در مبحث اصالت و اعتباریت

#### مقدمه:

به فصل پنجم که دیدگاه های دیگر در مبحث اصالت وجود است می رسمیم، یعنی آن دیدگاهی که از شیخ اشراق نقل شده است، و یا اشراقیون حالا بگویم، و دیدگاهی که از دوانی نقل شده است که مرحوم علامه طباطبایی در نهاییه بعد از این ۳ ایرادی که مطرح کردند، پس از آن به دو دیدگاه رسیدند در برابر اصالت وجود، یکی را اشراقیون عنوان دادند و یکی هم دیدگاه ذوق تأله، که از دوانی است، این دو تا را هم مطرح کرد و پاسخ دادند.

اگر تمام آنچه که ما در این دو تا بحثی که الان هست از اشراقیون و ذوق تأله را بخوانیم تقریباً می توانم بگویم، تمام آنچه که علامه طباطبایی در بحث اصالت وجود گفتند همه را خواندیم جز بحث نفس الامر که حساب آن جدا است و جداگانه [انشاء الله می خوانیم]، یعنی الحمدلله دیگر همه متن ها هم حتی خوانده شد و توضیح داده شد، ظاهراً اینگونه است این قدری که در ذهنم هست هر چه نگاه کردم از قبل و بعد، دیدم همه را گفته بودیم و اینها مانده است، تبیین بما مر همه آن را گفتیم جز همان مسئله ی نفس الامر.

ما حالا می خواهیم به این دیدگاه ها بپردازیم که مقام اول آن می شود بیان اشراقیون، طبق آنچه که علامه طباطبایی گفته است که حالا عنوان می دهیم اشراقیون همین باعث می شود ما هر چه که در این زمینه هست را یک توضیحی بدهیم.

#### دیدگاه اشراقیون

در ص ۱۱ - از کتاب ما - بعد از اینکه آن ۳ اندفاع مطرح شد، ۳ تا ایراد گفته شد و پاسخ داده شد، فرمودند « فتبین بما تقدم فساد القول باصالة الماهية كما نسب الی الاشراقیین »

من بیان علامه را اول به سرعت می خوانم، به طور خیلی خلاصه و گذرا، بعداً، مفصل، یعنی در حدی که لازم هست بحث می کنیم.

### ▪ توضیح مختصری در بیان علامه از دیدگاه اشراقیون و جواب ایشان

جناب علامه بیانش این است که: با آنچه که تا کنون گفتیم جواب اشراقیون را داده ایم. در عین حال همین جا شروع می کنند بیان اشراقیون را [به ضمیمه نقدش می گویند]. اشراقیون که از سیاق کار مشخصاً یعنی شیخ اشراق و پیروان او، اصل مسئله شان همین هست [که گفته شده]، اما حالا ایشان چیزی را نقل کرده اند به این شکل، تا بعداً بیان علامه را بررسی کنیم. [می گویند] که اینها قائل به اصالت ماهیت هستند، و بعد اینجوری می گویند که ماهیت، اصیل است به این معنا که وقتی که وجود به او ملحق شد، - من عنوان می دهم ملحق؛ حالا تعبیر را بگذارید همین جور که علامه گفتند بگویم - هر وقت وجود را از او انتزاع کردیم این لحظه او اصیل است، چه کسی اصیل است؟ ماهیت؛ حالا چه جوری؟ اگر چه ماهیت فی حد ذاته اعتباری است، و وجود انتزاعی از او هم اعتباری است، ولی هر وقت وجود را از او انتزاع کردیم این موقع می شود اصیل.

بعد جوابی که علامه در این زمینه می دهند این است که خب شما می گوید ماهیت فی حد ذاته انتزاعی است، وجودی هم که از او انتزاع می شود در موقعی که می گوید [ماهیت] اصیل است، انتزاعی و اعتباری است، به عبارتی ماهیتی که فی حد ذاته اعتباری است، یک وجودی به او ضمیمه شده است که اعتباری است. با ضمیمه دو امر اعتباری، شد اصیل و حقیقی، و لازمه این حرف یعنی اینکه شما باید قبول کنید یک چیزی که اعتباری است [یعنی ماهیت]، شد حقیقی عینی خارجی، انقلاب پیش می آید، این اشکال علامه است.

### ▪ بررسی قول شیخ اشراق

اینجا واقعیتش، ما اول باید ببینیم شیخ اشراق چه کار کرد؟ اشراقیون چه کار کردند و بعد ها در مکتب شیرازی که این مسئله تا حدودی پی گرفته شد، چه گفته شد؟ قبلاً ما بسیاری از حرف ها را گفتیم ولی حالا اجازه بدهید باز دوباره برای اینکه بتوانم این متن ها صاف بشود [یک توضیحی بدهم].

شیخ اشراق اساساً در مورد وجود ادله چند گانه آورد که ما برخی از این ادله را همین روز ها هم داشتیم از صدرا به نقل از شیخ اشراق می خواندیم، ادله چند گانه آورد که وجود امر اعتباری است، با تمام تلاش نشان داد. و همین جا عرض بکنم اعتباری شیخ اشراق چه بود؟ گفتیم ذهنی.

الآن کاری به بیان علامه ندارم، ما دیگر داریم مستقل عمل می کنیم و در پایان باید بگوییم بیان ایشان را چه کار باید کرد، فقط [به طور] خلاصه گزارش دادیم چون این دأب ما این بود که اول یک خلاصه بگوییم علامه چه گفته است و بعد برسیم به بحث های خودمان، الآن داریم به طور مستقل بررسی می کنیم، می خواهیم ببینیم آنی که گفته شده است در طول تاریخ چه است

شیخ اشراق با طول و تفصیل ادله فراوانی بر نفی اصالت وجود. در جلد ۲ مجموعه مصنفات از ص ۶۴ تا ص ۶۷ آورده است؛ رجوع کنید آنجا آمده است. اگر کتاب شرح حکمت اشراق را دارید از ص مثلاً ۱۸۳ تا مثلاً ۱۸۷ این حدود ها می شود، چاپ سنگی را دارم عرض می کنم. حالا عرضم این است در آنجا ادله فراوانی آوردند و کلاً وجود را از حیث خارجی بودن در آوردند.

[گفتیم] اعتباری هم که ایشان معنا می کرد یعنی ذهنی، و اصلاً ادبیاتی به اسم انتزاعی نداشت، تأکید می کنم ببینید ادبیاتی به اسم انتزاعی نداشت، چون انتزاعی گویا مثل اینکه یک چیزی آنجا است و دارم یک کمی، به گونه ای بالاخره باید یک نحوی با خارج هم ارتباط داشته باشد. ولی ایشان اصلاً ادبیات انتزاعی ندارد، عقلی صرف، ذهنی، اعتباری، اعتباره العقل، و توضیحاتی را که از شیخ اشراق بود ما خواندیم.

من یادم هست پارسال با طول و تفصیل توضیح دادیم که شیخ اشراق چگونه اصلاً اندیشه اعتباری را می فهمد و بعد از او خواجه نصیر چگونه حرف ایشان را در این بحث پی گرفت، تا رسید به قوشچی، قوشچی چه چیزی گفت، اینها را من یادم هست توضیح دادم و دیگر دوباره بر نگردیم، - دقت کنید - یعنی لفظ انتزاعی در کار ایشان اصلاً نبود، اعتباری بود، یعنی اعتباره العقل، بله در کار صدرا بعد ها اعتباری یعنی انتزاعی، اما اینی که داریم عرض می کنیم از شیخ اشراق، شیخ اشراق اصلاً این کار را نکرد.

بسیار خوب، این راه را بست. اما کنار آن چه کار کرد؟

شیخ اشراق، شما که می گوید وجود در خارج نیست، چه در خارج است؟ می گوید ماهیت. نوعاً این جاها که رسید، برخی از ادله ی آنهايي که قائل هستند این معقولات ثانی فلسفی در خارج هستند را که داشت توضیح می داد، به وجود هم اشاره کرد، و آنجا توضیح داد که نظر او چه است، و بعد تفصیلی داده است که اگر دوستان تفصیل زیاد آن را می خواهند ما در همان کتاب حکمت اشراق گفتیم و آوردیم، یک بحثی را داریم به اسم اصالت ماهیت تمام را گفتیم، اول آن معقول ثانی را گفتیم و بعد اصالت ماهیت، تمام آنچه که شیخ اشراق می گوید و در آثار بوده است را آوردیم، حتی نتایجی و لوازمی که از آن گرفته است، تقدم بالتجوهر در خارج داریم، اینها چیز هایی که بود که آوردیم، آنجا رجوع کنید و ما دیگر آنها را نمی خوانیم. و خلاصه را می خواهم بگویم که به درد این بحث خودمان بخورد و نتیجه بگیریم.

شیخ اشراق می گوید بله اگر در خارج بحث است، در خارج وجود نمی آید، چه می آید در خارج؟ ماهیت، حالا چه جوری؟ به جعل جاعل، عمدتاً چون بحث جعل شد این حرف را می زند، ابتدائاً اشکالی را از طرف آقایان قائل به اینکه وجود در خارج هست، می آورد، حالا تحلیلی دارد و تقریری دارد کار ندارم.

[شیخ اشراق اشکال آنها را اینگونه مطرح می کند که] خب فاعل و جاعل آن لحظه ای که به ماهیت تحقق بخشید، چه چیز به ماهیت داد؟ باید به او وجود داده باشد، و وقتی به او وجود داد، پس وجود خارجی است، این جوری اشکال کردند، یعنی همان دلیلی که گه گاهی ما هم به کار می بریم،

اعتباریت شیخ اشراق  
یعنی ذهنی

اندیشه اعتباری از  
شیخ اشراق تا صدرا

اصالت ماهیه جزئیه  
در خارج

و اینکه می گوئیم در خارج بالاخره یک چیز جدیدی باید روی بدهد. جناب شیخ اشراق می گوید نه، اتفاقاً آنجا جاعل و فاعل نفسِ هویتِ ماهیت را داد، هویت که تعبیر می کند در ادبیات ایشان یعنی ماهیتِ جزئیهِ ی خارجیهِ، متشخصه، - بحث تشخیص را می توانید به آن کتاب حکمت اشراق رجوع کنید - ایشان می گوید مجعول عبارت است از ماهیت جزئیهِ، ماهیت به نام هویت. ایشان می گوید ماهیت یا کلیه است یا جزئیهِ. ماهیت جزئیهِ را تعبیر می کند به هویت، یعنی گاهی عنوان هویت هم می دهد.

ایشان این بیان را در چند جا توضیح داده اند. در بحث های جعل و در ذیل این اشکال، که نفس حقیقتِ ماهیت را دقیق اگر از نظر ایشان بخواهیم، یعنی هویت، نه یعنی ماهیت به معنای کلی و از این حرف ها، نه، بلکه [هویت یعنی] ماهیت جزئیهِ و متشخصه.

ایشان در کتاب مطارحات [این را مطرح کرده است] - جایی که مفصل هست را می خوانم - چون می دانید مطارحات، تلویحات و مقاومات به وزان هم هستند، در تلویحات خیلی خلاصه بعضی از این اشکالات را آورده است، در مقاومات مفصل تر کرده است، و در مطارحات خیلی مفصل شده است، کلاً نظام ایشان اینجوری است، اصل آن تلویحات است که خیلی خلاصه است، ایراد ها هم می آید خلاصه است، مقاومات شرحی به تعبیر خود او بسان تعلیقه [است]، شرح نیست و بسان تعلیقه ای است برای تلویحات، و بعد مطارحاتی که مفصل گفته است، یعنی بحث های مفصل را عمدتاً باید اینجا پیدا بکنید، هر چند کتاب مقاومات قابل اعتنا فراوان است به دلیل اینکه نکته های ویژه ای گاهی آنجا سر در می آورد که هیچ جا وجود ندارد، که برداشت خود من این است که این کتاب مقاومات را صدرا نداشت، تلویحات در کار او هست، مطارحات در کار او هست، ولی مقاومات در کار او نیست، فلذا در کاهی صدرا چیزی روی داده است که اگر صدرا مقاومات را می دید بعضی از این ایراد هایی که گفته شده و به ایشان نسبت داده شده است را نمی گفت.

در ص ۳۴۰ آنجایی که بحث معقولات ثانی را می کند و بعد می خواهد بگوید اینها در خارج نیستند، ۴ حجت از دیگران آوردند برای اینکه بگوید اینها در خارج هستند، حجت رابعه آن که ص ۳۴۵ آمده است مربوط به وجود است و من می خواهم بخوانم.

مجموعه مصنفات شیخ اشراق: ج ۱، ص ۳۴۵

«الحجّة الرابعة مختصّة بالوجود لهم، قالوا: إنّ الماهیة - التي كانت معدومةً فحصلت - ان لم يفدها الفاعل شيئاً به

تتحقق، فهي على العدم كما كانت، و ان افادها الفاعل شيئاً حين صارت موجودةً فليس انا الوجود اذ لا تصیر الماهیة

موجودةً بغير الوجود»

«الحجّة الرابعة: مختصّة بالوجود لهم» برای این آقایانی که قائل هستند اینها در خارج هستند، استدلالی مختص به وجود است، یعنی دیگر مثل امکان و وحدت و اینها در آن نیست، «ان الماهیة التي كانت معدومةً فحصلت» ماهیتی که نبود و بعد به وجود آمد، «ان لم يفده الفاعل شيئاً به تحقق فهي على العدم كما كانت» اگر خدا به او هیچ چیز نداد، وجودی ندارد. چیزی نداد که این محقق بشود، خب آن بر همان عدم هست دیگر پس مجعول نیست، «و ان افاده الفاعل شيئاً حين صارت

موجوده» یک چیزی به او داده است که شده است موجوده، قبلاً معدومه بود و الآن شده است موجوده، چه داده است به او؟ «فلیس الا الوجود» جز وجود نیست، «اذ لا تصیر الماهیه موجوده بغیر الوجود» ماهیت موجود نیست به غیر وجود، به وجود موجود است. این اشکال گفته شد، که کلاً این بحث شیخ اشراق ص ۳۴۴ تا ص ۳۴۵، آن ۴ تا ۵ دلیلی که آورده است و ۵ پاسخی که داده است خیلی قابل اعتناء است در متن های ایشان، که برخی از آنها را خواندیم و استفاده کردیم.

در پایان ص ۳۴۷ [جواب آن را می دهد].

مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص ۳۴۷

«و اما الحجّة الرابعة - و هی قولهم «ان الماهیه التي كانت معدومه ان لم يفدها الفاعل شيئاً فهي بعد على العدم» - فيها غلط رديء اذا الماهیه اذا كانت معدومه - لا يصح ان يقال «يفيدها الفاعل شيئاً فتصير به موجوده»، فان الذي يفیده امر شيئاً ليصير به بحال ينبغي ان يكون له هويّة اولاً حتى يضاف اليها أنّها يفيدها الفاعل امراً. ثم هذا الكلام ينقلب عليه بنفس الوجود: فانه في حالة عدم الماهیه منتف، فالفاعل هل اعطاه عند التحصيل شيئاً به يتحقق او لم يفده شيئاً؟ فان اعطاه امراً به يصير متحققاً فهو الوجود، فللوجود وجود يعود اليه الكلام. و ان لم يفده، فهو على العدم كما ذكر في الماهيات

اجاب بعضهم بان الفاعل اذا اوجد يعطي حقيقة الوجود لا وجود الوجود. عارضه الخصم بان الفاعل اذا اوجد شيئاً اعطى نفس حقيقته لا شيئاً آخر، فان هؤلاء يرون ان الماهيات نفسها من مبدعها فيقولون في اصل الماهيه ما قالوا في الوجود»

«و اما الحجّة الرابعة و هي قولهم ان الماهيه التي كانت معدومه ان لم يفده الفاعل شيئاً فهي بعد على العدم» این یعنی آن اشکال چهارم، «فهي غلط رديء» مغالطه رديء وجود دارد، «ان الماهيه اذا نوشته است، نیست، از است، همانی که در نسخه آمده. «ان الماهيه اذا كانت معدومه لا يصح ان يقال يفده الفاعل شيئاً فتصير به موجودا» چون ماهیت آن موقع که معدوم است این معدوم، هیچ است. نمی توانید بگویید خدا یک چیزی به این داد، اینی نداریم که اصلاً، «فان الذي» یعنی همان ماهیتی که «يفيده امر شيئاً» امر یعنی فاعل، آن ماهیتی که فاعل به او چیزی داد، که او شد مثلاً موجوده، «فان الذي، ينبغي ان يكون له هويّة اولاً» اول خود او باید باشد، هویت باید داشته باشد، یعنی چه؟ یعنی یک امر متشخصی باید باشد، لفظ هویت که به کار می برد. «حتى يضاف اليها ان يفيدها الفاعل امراً» تا بعد بتوانیم بگوییم خدا به این شیء معین، چیزی داد. به عبارت دیگر شما قبل از اینکه بخواهید بیایید اثبات کنید وجود در خارج است، قبل از آن باز همان ماهیت را باید در خارج ببرید، حال آنکه چنین چیزی اصلاً نداریم.

[بعد می گوید همین اشکال در مورد وجود نیز مطرح می شود]. [می گوید] شاید کسی جواب بدهد که چه کسی گفته است که خدا می آید به وجود باز یک وجود می دهد، نفس وجود را می آورد، «اجاب بعضهم بان الفاعل اذا اوجد يوتى حقيقة الوجود لا وجود الوجود» خود حقیقت وجود را

جواب شیخ اشراق به این دلیل

برگردان اشکال خارجی بودن ماهیت به خود وجود و پاسخ مشهور حکما

می دهد نه اینکه یک وجودی به وجود بدهد، «عارضه الخصم»، حالا خصم چه کسی است؟ یعنی خودش که در مقابل قرار می گیرد، «بأن الفاعل اذا اوجد شيئاً اعطى نفس حقیقه الشئ» حالا که وقتی قرار است شئی را بیاورد، او خودش، حقیقت شئی را به وجود می آورد، حقیقت شئی چه است؟ یعنی خود ماهیت را می آورد و می گوید شما همان را دیدید در مورد وجود، خب اینجا هم در مورد ماهیت بگویند، چرا؟ «فإن هولاء یرون أن الماهیات نفسها من مبدعها» ماهیات خودشان از مبدع خود پدید آمدند.

که معمولاً فضایی که ایشان نوعاً اینهاها تصویر می کند ذیل بحث جعل می گنجد، ولی مرتبط با بحث اصالت وجود و اصالت ماهیت است، که آیا اصالت با وجود است یا ماهیت؟ «فیقولون فی اصل الماهیه ما قالوا فی الوجود» یعنی این آقایان در ماهیت آن حرفی را که آنها در وجود می زنند می گویند.

جناب شیخ اشراق همین اشکال را که الآن عرض کردم در ص ۶۶ جلد ۲ مجموعه مصنفات، آنجا رجوع کنید، آورده است.

در مقاومات هم ص ۱۶۳ و ۱۶۴، همین اشکال شده است و جواب داده است، «إن الماهیه إن لم یفده الفاعل شیئ هو الوجود فهی بعد علی العدم مفسوخه علیهم بنفس الوجود» اشکال می کند و همان بحث هایی که حالا گفتیم آمده است، رجوع کنید.

باز در صفحه ۴۰۲، ص ۱۶۲، ۱۶۳، ۳۴۸؛ ص ۳۴ را هم نگاه کنید، خوب است، ص ۲۲ را هم نگاه کنید اشکالات شیخ اشراق اینجاها آمده است در مورد وجود گفته شده است، برخی از اشکالات را صدرا همین جا گرفته است و استفاده کرده است و پاسخ آن را داده است. ، جلد ۲ یکی مانده است، ص ۱۸۶ جلد ۲ را هم بنویسید که من الآن عرض خواهم کرد، ص ۶۶ جلد ۲ را هم که عرض کردم. همه ی بحث های در مورد اصالت ماهیت، در جلد ۱: ص ۲۲، ص ۳۴، ص ۱۵۶، ص ۱۶۲، ص ۲۲۷، ص ۳۰۱، ص ۳۰۲، ص ۳۵۴، ص ۳۵۸، ص ۳۵۹، ص ۳۴۸، ص ۳۹۱، ص ۴۰۲، ص ۲۰۵، در جلد ۲ دو جا است عمدتاً، یعنی همین که عرض کردم که عمدتاً بحث های وجود را ص ۶۴ تا ص ۶۷، و ص ۱۸۶ که عرض کردم رجوع کنید.

در ص ۱۸۶ اینجوری آورده است، «فللشیء من علته الفیاضه هویته» این تعبیر است، یعنی خداوند به ماهیت هویت داد، هویت یعنی چه؟ یعنی ماهیت جزئیه داد، - دقت کنید.

بحث تشخیص و هویت را هم باید نگاه کنید، اگر اجازه می دهید من آدرس ندهم و شما بروید همان مجموعه مصنفات را رجوع کنید در آنجا مفصل بحث تشخیص را کردند، بحث تشخیص را اگر نگاه کنید در آن خیلی می توانید کمک بگیرید برای این بحثی که الآن می خواهم ارائه بدهم، این را رجوع کنید.

حرف او این است وقتی وجود، اینجوری تعبیر می کند «ولما كان الوجود اعتباراً عقلياً فللشیء من علته الفیاضه هویته» اینجوری است، وقتی که وجود امر اعتباری است، یعنی وجود اصلاً در خارج نیست، پس چه داریم در خارج؟ می گویند ماهیت داریم در خارج، ماهیت چه کسی است؟ همان

همه ادرس های  
مربوط به اصالت  
ماهیت در کار شیخ  
اشراق

کمک بحث تشخیص  
به این بحث

مجموع هویت است

هویت است، یعنی ماهیت جزئیّه، متشخصه، - دقت کنید - این بیان را دارد که شارحان هم خیلی خوب توضیح دادند، مثلاً بحث جعل است و در عین حال دقیقاً آن مفادی که باید ایجاد شود را گفته امر متشخص از ماهیت است.

### ■ تحلیل دیدگاه شیخ اشراق و پشت صحنه آن

اگر بخواهیم، این بیانی را که شیخ اشراق دارد ذهنش را باز سازی بکنم - و الا اینجوری که تصریح نکرده است، - در ذهن او اینجوری است:

ماهیت کلیه فی حد ذاته نه موجود است و نه معدوم، و ماهیت معدومه که تعبیر می کنیم، این امر ذهنی است و نمی خواهیم در خارج باشد، ماهیت قبل از اینکه به صورت جزئیّه در بیاید، به شکل کلیه بوده است، در خارج نداریم، چه وقت ماهیت اصیل داریم؟ موقعی که ماهیت جزئیّه متشخصه داریم بالجعل الجاعل، دقت می کنید چه جوری است؟ این طرح جناب شیخ اشراق است، با توجه به اشکالاتی که بوده است.

ماهیت قبلاً نبود و بعد به وجود آمد، چه چیزی اضافه شد؟ این مطلب را ایشان باید زبان می داد از نظر فلسفی. یعنی ماهیت من حیث هی موجود نیست، اصیل نیست، اصیلی که من می گویم ماهیت جزئیّه متشخصه است، که بالجعل یک ماهیت ویژه، یعنی این انسان ویژه زیدی، پدید آمده است، - دقت کنید - لفظ زیدی را به کار می برم واضح است دیگر یعنی شیء مشخص، این پدید آمده است؛ اما آن ماهیتی که شما در نظر می گیرید، نه، چنین چیزی من هم نمی گویم. عجالتاً ماهیت فی حد ذاته در آن موجودیت خوابیده نیست، امر خارجی نیست، می خواهید بگویید ذهنی و اعتباری است، به نظر شیخ اشراق اشکال ندارد؛ ولی خب چه چیزی در خارج می آید؟ ماهیت متشخصه؛

اگر این شد، آیا می شود گفت ماهیت خارجیّه موجوده است؟ شیخ اشراق می گوید بله می گویم موجوده، نسبت موجود هم می دهد، این را کجا حل کرده است؟ در همان اشکالاتی که عرض کردیم ص ۳۴۸ آن اشکالی که خواندیم، جواب آن را خواندیم، در اشکال اولی که در ص ۳۴۴ آمده است ایشان جایی که می خواهد جواب بدهد که الشئ موجود فی الاعیان یعنی چه؟ مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص ۳۴۶

«و قولکم فی الحجّة الاولى - انه ممکن فی الاعیان او موجود فی الاعیان فیستدعی ان یکون امکانه او وجوده فی الاعیان - غیر صحیح، اذ لا یلزم من صحّة حکمنا علیه انه ممکن فی الاعیان ان یکون امکانه واقعا فی الاعیان، بل هو محکوم علیه من قبل الذهن انه فی الاعیان ممکن، و محکوم علیه ایضا انه فی الذهن ممکن، فالامکان صفة ذهنیة یضیفها الذهن تارة الی ما فی الذهن و تارة الی ما فی العین، و تارة یحکم حکما مطلقا متساوی النسبة الی الذهن و العین»

اصیل نبودن ماهیت من حیث هی

حمل موجود بر ماهیت بعد از جعل ماهیت جزئیّه توسط جاعل



بازسازی شده حرف جناب شیخ اشراق - یعنی آن نکته ای که لابه لای حرفهای ایشان پیدا می شود- این است که بعد از اینکه این هویت جزئیه و این ماهیت جزئیه به جعل جاعل ایجاد شد، می توانیم بگوییم موجود، الانسان موجود، می شود گفت، اما نه اینکه خیال کنید در خارج خبری از وجود است، [وجود] امر ذهنی است، پس چرا می گوید موجود؟ ایشان در صفحه ۳۴۶ بیانش این است که ذهن می گوید « یصح أن یضیف الیه الوجود » به این انسان می شود وجود را نسبت داد، یعنی اضافه ذهن است به خارج، یعنی وجود را در خارج پیدا نکنید، بلکه به عنوان یک امر ذهنی است و ذهن است که به خارج نسبت می دهد.

لذا ایشان می گوید مگر شما در مورد ممتنع نمی گوید شیء کذا ممتنع الوجود فی الاعیان؛ مثلاً می گوید شریک الباری ممتنع الوجود فی الاعیان، حکم را به اعیان و خارج نسبت دادیم، لذا خیال نکنید که این امتناع می رود در خارج. امتناع در خارج نمی رود و در ذهن است، - اینها را پارسال توضیح دادم - ولی الآن میخواهم بیان کنم که این را هم قبول می کند که ماهیت جزئیه متشخصه مجعوله از طرف جاعل، که متن خارج اصیل را تشکیل می دهد، چنین چیزی صدق موجودیت هم بر آن می کند، اما صدق موجودیت به لحاظ ذهن و انتساب ذهن است، و الا در خارج خبری از وجود نیست، این طرح شیخ اشراق است.

اگر بخواهیم این طرح را در فضای بحث اصالت وجود بازسازی کنیم این می شود که: با ادله ی چندگانه ای که من شیخ اشراق آوردم وجود امر ذهنی است و در خارج نمی آید، اگر هم بخواهیم نسبت بدسیم این نحوه که گفته شد باید نسبت بدسیم.

تعبیر ایشان این است « *اذ لا یلزم من صحه حکمنا علیه انه ممکن فی الاعیان ان یکون امکانه واقعا فی الاعیان* » یا وجوده فی الاعیان، « *بل هو محکوم علیه من قبل الذهن انه فی الاعیان ممکن فالامکان* » مثلاً مثال امکان را زد، مثال وجود هم به همین شکل است، چون بحث ها همه در مورد امکان و وجود و همه اینها بود، ایشان می گوید همه اینها همین جور است، یعنی ما نسبت به خارج می دهیم، « *فالامکان صفة ذهنية یضیفها الذهن تارة الی ما فی الذهن و تارة الی ما فی العین* » یعنی از باب اضافه ی ذهن است، حکم ذهن است، انتساب ذهن است، حکم و محمول را باید در ذهن پیدا کرد، و چیزی [ما بإزاء] محمول در خارج نداریم دیگر، [اینگونه نیست که در] الانسان موجود، موجود در خارج داشته باشیم.

شیخ اشراق می گوید ماهیت فی حد ذاته موجودیت بر او صدق نمی کند، ولی آن لحظه ای که مجعول شد به هویت جزئیه آن، صدق موجودیت می کند اما صدق موجودیت [ملازم نیست با اینکه وجود] در خارج باشد،

این بیان شیخ اشراق است؛ که در آن هیچ گاه اسمی از انتزاع نبرد، بگویند از آنجا انتزاع کردیم، نه. یعنی چه؟ از باب صدق، از باب حمل، از باب همین توضیحاتی که الآن عرض کردم، و امر ذهنی، اعتباری، اعتبره العقل، خواست آن را توضیح بدهد اینجوری گفت، ولی این [توضیح] درش هست، که

مثال از احکامی  
خارجی که محمول  
در خارج نیست

نبود ادبیات «انتزاع»  
در کار شیخ اشراق

ماهیت فی حد ذاته در آن وجود خوابیده نیست و این انتساب برای او نیست ولی بعد از جعل می شود این انتساب را به او نسبت داد، این بیان ایشان است که بحث انتزاع در آن نیست.

### ▪ دقت های سید سند در اصالت ماهیت اشراقیون

قبلاً در مورد سید سند توضیحاتی دادم، برخی از متن های او را هم خواندیم، فی الجمله الآن اشاره می کنم ولی دیگر بحث های مفصل او را احتیاج نداریم، چون ما می خواهیم، ادبیاتی که شکل می گیرد را بگوییم و بعد طبق آن بحث کنیم.

جناب سید سند، بحث را برده است سر اینکه ماهیت در خارج اصیل است. حالا دیگر مذاقه ها جدی تر است، غلیظ تر است، غنی تر است، یعنی اینجوری نیست که جناب شیخ اشراق [این توضیحات و دقت ها را داشته باشد]. اما سید سند اصلاً اینجوری گفته است.

گفته است ما در خارج ماهیت اصیله داریم، و این ماهیت اصیل، به نفس جعل جاعل پدید می آید، و موجود بر آن صدق می کند، قبلاً بر او موجود صدق نمی کرد، بعداً صدق می کند، و این مفهوم موجود بسیط است، مبدأ اشتقاقش از مشتق جدا نمی شود، عین هم هستند، توضیحاتی که حالا در جای خود در مورد بسیط می دهد، و وقتی هم اینچنین است، در خارج اتحاد دارند، این تعبیر اتحاد در خارج را هم کرده است.

**شیخ اشراق وجود را ذهنی تمام کرده است. ولی سید سند می گوید صدق موجودیت می کند، در خارج اتحاد دارند، یعنی وجود با ماهیت اصیل، در خارج اتحاد دارد، و این وجود را ما انتزاع می کنیم، اتحاد که دارد دیگر دو تا چیز نداریم و وجود برایش دومی هم نمی خواهیم، - برعکس همان توضیحی که ما در اصالت وجود در مورد اتحاد وجود و ماهیت می گفتیم که وقتی وجود اصیل در خارج داریم ماهیت هم متحد با آن در خارج است، اما ماهیت، دیگر دومی برای وجود حساب نمی شود-**

در این طرحی که داد، وجود را برد در خارج، تا در خارج برد، عنوان انتزاعی و اینکه از خارج انتزاع می شود را می شود [در مورد وجود] گفت. ولی در عین حال انتزاع از خارج می کنیم معنای آن چه است؟ متن چه کسی است؟ خود ماهیت است، این وجود هم متحد با او است، عینیت دارد، اصلاً دو تا نیستند، دقت شود دو تا نیستند، ما با یک متن رو به رو هستیم، که از این یک متن ما وجود را انتزاع می کنیم؛ لذا قبل از جعل، ماهیت فی حد ذاته مبرر انتزاع وجود را نداشت، ولی بعد از اینکه ماهیت بالجعل الجاعل موجود شد، مبرر انتزاع وجود دارد، ولی انتزاع وجود باعث نمی شود که این خارجی بشود، این امر انتزاعی است، انتزاعی هم یعنی چه؟ یعنی متن نیست، با آن توضیح که دادیم، نه اینکه فقط در ذهن باشد.

این بیان جناب سید سند، که قبلاً فی الجمله برخی از آن را خواندیم. صدرا می گوید این خیلی قریب المأخذ است به بحث ما در اتحاد اما بر عکس است [یعنی وجود اصیل و متن است و ماهیت حالت متن].

سید سند: اتحاد وجود و ماهیت در خارج

انتزاع وجود از ماهیت

پارسال این متن ص ۶۰ اسفار جلد ۱ را خواندیم ، فقط یک اشاره ای می کنیم.  
الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۱، ص: ۶۰

«و قریب مما ذکرناه ببعض الوجوه ما ذهب إليه بعض أهل التدقیق من أنه لا يجوز عروض الوجود المصدري أو مفهوم الموجود للماهیه فی نفس الأمر لأن عروض شیء لآخر و ثبوته له فرع لوجود المعروض فيكون للماهیه وجود قبل وجودها.

و أيضا مفهوم الموجود متحد مع الماهیات و المتحدان یمتنع عروض أحدهما للآخر حيث اتحدا و لا عروض للوجود بالمعنی المصدري لها بحسب الاعتبار الذهنی أيضا لأن العقل و إن وجد الماهیه خالیه عنه إذا أخذها بذاتها بلا ضمیمه لكنه یجدها بعد هذه المرتبه موصوفه به لأنه یجدها حينئذ موجوده»

« و قریب مما ذکرناه ببعض الوجوه ما ذهب إليه بعض أهل التدقیق من أنه لا يجوز عروض الوجود المصدري أو مفهوم الموجود للماهیه فی نفس الأمر » در خارج عروضی نداریم، چون عروض الشئ فرع ثبوت او است و اینجور، « و أيضا مفهوم الموجود متحد مع الماهیات و المتحدان یمتنع عروض أحدهما للآخر حيث اتحدا » با هم متحد بودند، « و لا عروض للوجود بالمعنی المصدري لها بحسب الاعتبار الذهنی أيضا لأن العقل و إن وجد الماهیه خالیه عنه » ماهیت فی حد ذاته خالی از وجود است، « إذا أخذها بذاتها بلا ضمیمه » یعنی فی حد ذاته ندارد، « لكنه یجدها بعد هذه المرتبه موصوفه به » اما بعد از این مرتبه ای که ماهیت جعل شد، می بیند می شود [ماهیت را] موصوف بالوجود کرد، « لأنه یجدها حينئذ موجوده ».

پس ببینید قبلش موجود نبود، بعد از آن موجود شد، قبلش انتزاع وجود نمی توانستیم بکنیم ولی بعداً می توانیم انتزاع وجود را بکنیم. آن امر فی حد ذاته نه موجود است و نه معدوم، تعبیر کرد خالی است، بلا ضمیمه، اما بعد از اینکه ماهیت در خارج در آمد، از آن موجوده و موجود را می شود اخذ کرد، جز اینکه این خیال نکنید موجود یک چیزی دومی در کنار آن ماهیت می شود، بلکه اتحاد دارند، این بیان سید سند بود.

#### ■ انتزاعیت وجود غیر از اعتباریت وجود اشراقیون

در این ادبیات [سید سند] می بینید ادبیات انتزاع سر در می آورد، به خارج هم برده است، ولی متن اصیل را ماهیت گرفته است، قبل از جعل هم اصلاً هیچ صدق موجودیت نمی کرد، یعنی تمام جوانب را در آن آورده است، این متنی که خواندم برای سید سند بود که صدرا نقل کرد.  
خب اینجا ما می توانیم بگوییم آنهایی که اصالت ماهوی هستند به این ادبیات رسیدند، ولی سوال، شیخ اشراق به این ادبیات رسید؟ اینطور نیست که، - دقت کنید-

می خواستم بگویم بیان علامه را اگر می خوانیم و داریم توضیح می دهیم، توجه کنیم، آن بیانی که علامه آورده است، به عنوان اینکه اشراقیون این گونه می گویند، که ظاهر آن هم یعنی شیخ اشراق و پیروان او. اگر بخواهد مثل سید سند را بگیرد، می شود یک جوری این بیان علامه از نظر قلم

تصویر کرد. ولی سید سند جزء اشراقیون حساب نمی شود، بلکه در اصالت ماهیت با ایشان همراه است. و اگر در حد پیروان قبل از سید سند [باشد ظاهراً آنها به این ادبیات نرسیده اند].

البته از نظر محتوا هر دو فی الجمله یک حرف را می زنند، لکن اگر سید سند را [اشراقی حساب نکنیم] این ادبیات یک مقدار باید تغییر کند.

### ■ تحلیل تعابیر علامه ره از دیدگاه اشراقیون

«فتبین بما تقدم فساد القول بأصالة الماهية كما نسب إلى الإشراقیین فهي عندهم أصيلة إذا كانت بحيث ينتزع

عنها الوجود وإن كانت في حد ذاتها اعتبارية و الوجود المنتزع عنها اعتباريا.»<sup>۱</sup>

« فتبین بما تقدم فساد القول بأصالة الماهية كما نسب إلى الإشراقیین فهي عندهم » یعنی این ماهیت نزد اشراقیون - که علی القاعده باید بشود شیخ اشراق و پیروان او، نه سید سند، مگر اینکه سید سند هم منظور ایشان باشد - « إذا كانت بحيث ينتزع عنها الوجود » این عبارت را نباید می گفت، شاید کسی بگوید آقا ایشان می خواهد به همان چیزی که بعداً بعد از صدرا شکل گرفت [اشاره کند]، خب [از این جهت] اشکال ندارد، [ولی] چون ما قرار است نقل از یک نفر می کنیم باید آن فضای ایشان را درست تصویر کنیم، منتزع تعبیر درست نیست، خیلی اگر بخواهیم [قول اشراقیون را مد نظر قرار دهیم] باید به جای اذنا كانت بحيث ينتزع عنها الوجود بگوییم [اذا نسب اليه الوجود، - واضح است؟ - هنگامی که وجود به آن نسبت داده بشود.

این اذنا نسب چه وقت؟ همان تعبیری که شیخ اشراق کرده است، آن موقع که در خارج هست، می شود از ناحیه ذهن، اضافه ای کرد به خارج و گفت که هذا موجود فی الخارج، الانسان موجود فی الخارج، اینطور، که این وجود بشود امر ذهنی، انتساب ذهن است، محمول ذهنی است، حکم ذهنی است در مورد یک شیء خارجی، حکم ذهنی است، اما طرف این حکم، محتوای این حکم امر خارجی است.

«لله الوجود» یعنی وجود خارجی منظور است، اگر اینجوری می گفت خب تا حدودی می شود همراهی کرد، عندهم اصيلة، اذا نسب اليه الوجود، هنگامی که وجود به آن نسبت داده می شود، « و إن كانت في حد ذاتها اعتبارية » به من بگوئید می گویم بگوئید فی حد ذاتها لا موجوده و لا معدومه، یا خالیة. البته خالی از وجود خوب نیست چون می خواهیم حرف شیخ اشراق بشود، « و إن كانت في حد ذاتها اعتبارية » بگوئید لا موجوده و لا معدومه، « و الوجود المنتزع عنها اعتباريا » اعتباریاً هم به معنای چه؟ یعنی ذهنیاً، اگر حرف شیخ اشراق را داریم توضیح می دهیم، ولی اگر بخواهیم بشود حرف سید سند، گفتم چه جوری باید تبیین کرد.

به تعبیر دیگر مفاد اصلی بحث چه است؟ ماهیت هنگامی که یک نحوه ارتباط با وجود پیدا می کند، آن ماهیت را ما می گوئیم اصیل است، نه هر ماهیتی را بگوئیم اصیل است، ماهیت فی حد ذاته

<sup>۱</sup> طباطبایی، محمد حسین، نهاییه الحکمه، جلد ۱، موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم - قم، چاپ: دوازدهم.

اصیل نیست، خود وجود هم امر اصیلی نیست، ماهیت آن موقعی که به وجود نسبت دارد، حکم موجودیت را این می پذیرد. اما نسبت دارد را شیخ اشراق می دانید چه جوری توضیح داد دیگر؟ یعنی به جعل جاعل، افاده شده ، لذا موجودیت را باالاضافه می پذیرد.

لذا این متن به این نحوی که از اشراقیون نقل شده است خوب نیست، پس تعبیر «اذا نسب الیه الوجود و إن کانت فی حد ذاتها لا موجوده و لا معدومه» حرف اشراقیون را خوب پوشش می دهد، البته زود باید توضیح داد که این اعتباری در «الوجود المنتزع عنها اعتباریا»، یعنی ذهنی.

و السلام علیکم و رحمه الله.